



مشکات علم از ابن بطالاه و فقه
رتال جامع علوم انسانی

بررسی

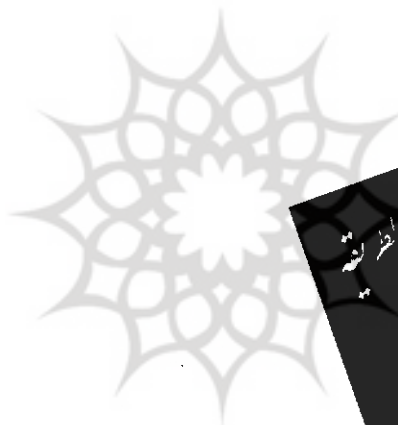
یوشیج ، زبان اهل اشارات (مجموعه مقالات درباره کشف الاسرار) و یادنامه ابوالفضل رشیدالدین میبیدی (مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت میبیدی).

دکتر سید مهدی زرقانی عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد هستند. کتابی که از ایشان چاپ شده ، افق های شعر و اندیشه سنایی غزنوی است که در سال ۸۱ با تجدید نظر کلی و اضافات با عنوان زلف عالم سوز توسط نشر روزگار منتشر شده است .

دکتر مریم حسینی عضو هیأت علمی دانشگاه الزهرا هستند و پیش از تصحیح حدیقة الحقیقه کتاب پیر پرده نشین که شرح احوال و آثار جنید بغدادی است از ایشان به چاپ رسیده است .

با توجه به کتاب حدیقه که دکتر مریم حسینی به تازگی تصحیح کرده اند و از سوی مرکز نشر دانشگاهی چاپ شده است ، بحث امروز ما درباره شعر سنایی است . قبل از تصحیح ایشان ، این کتاب را مرحوم مدرس رضوی چند دهه قبل تصحیح کرده بودند . یکی از سخنرانان ما ، دکتر یدالله جلالی پندری از دانشگاه یزد هستند که دکترای ادبیات فارسی خود را از دانشگاه تهران گرفته اند و عنوان پایان نامه دکتری شان تصحیح غزل های حکیم سنایی در سال ۷۷ بوده که قرار است توسط انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ برسد .

آثار چاپ شده شان عبارت است از: زندگی و اشعار ادیب نیشابوری ، زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی ، گزینه اشعار نیما



شهرستان کاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



■ **یدالله جلالی پندری:**
بس که شنیدی صفت روم و چین

تا همه دل بینی بی حرص و بخل

تا همه جان بینی بی کبر و کین
نکته‌ای که به عنوان شروع مطلب می‌خواهم بیان کنم یک برداشت تقریباً شخصی و نگرشی است که ممکن است در ذهن بعضی از کسانی که به سراغ شعر سنایی می‌روند، به وجود بیاید و آن، این است که داستان بیداری سنایی تقریباً همانند داستان بیداری ناصر خسرو است.

ناصر خسرو از خواب چهل ساله بیدار شد و برای سنایی صاحبان تذکره و کتاب‌ها خوابی دیگر رقم زدند و آن داستان سخنان هشیار کننده دیوانه لای خوار است و متنبه شدن سنایی از گفته‌های او: «و سبب توبه‌وی آن بود که سلطان محمود سبکتگین در فصل زمستان به عزیمت گرفتن بعضی از دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود و سنایی در مدح وی قصیده‌ای گفته بود می‌رفت تا به عرض رساند. به در گلخنی رسید که یکی از مجذوبان از حد تکلیف بیرون رفته که مشهور بود به لای خوار، زیرا که پیوسته لای (= ته مانده) شراب خوردی در آنجا بود. آواز وی شنید که با ساقی خود می‌گفت: پرکن قدحی به کوری محمودک سبکتگین تا بخورم. ساقی گفت: محمود مردی غازی است و پادشاه اسلام. گفت: بس مردکی ناخشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز

ضبط نیاورده می‌رود تا مملکت دیگر گیرد. یک ققد گرفت و بخورد. باز گفت: پر کن فدحی دیگر به کوری سنائیک شاعر! ساقی گفت: سنایی مردمی فاضل و لطیف طبع است. گفت: اگر وی لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کاری آمدی. گزافی چند در کاغذی نوشته که به هیچ کار وی نمی‌آید و نمی‌داند که وی را برای چه کار آفریده‌اند. سنایی چون آن را بشنید، حال بر وی متغیر شد و به تنبیه آن لای خوار از مستی غفلت هشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد. «(نفحات الانس / ۵۹۳)

اما نکته‌ای که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که این دو مرحله اندیشه، این دو ساحت وجودی این شاعران آیا حد و مرز زمانی دارد یا ندارد؟ درباره‌ی ناصر خسرو می‌توانید یک مرز زمانی قائل شوید، به هر حال از خواب چهل ساله بیدار شده و بعد از چهل سالگی، دیگر آن شاعر قبلی نیست.

«شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر!... چون از خواب بیدار شدم آن حال تمام بر یادم بود. بر من کار کرد و با خود گفتم که: از خواب دوشین بیدار شدم اکنون باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم.» (سفرنامه / ۲)

اما درباره‌ی سنایی چه؟ او تا پایان عمر خود درگیر این دغدغه است که آیا کاری که قرار است انجام بدهد، دلخواه او بوده یا چیزی است و رای خواسته‌ی درونی او:

سنایی شاعری مدیحه سرا است در کنار استادش عثمان مختاری، در کنار مسعود سعد سلمان و قله‌های قصیده‌سرایی ما یعنی فرخی سیستانی و عنصری. اما آیا این تحول اندیشه باعث شد که علاقه و دل بستگی به مدیحه را رها کند یا تا پایان عمر این علاقه و دل بستگی با او بود. اگر نگاهی به عنوان یک خواننده‌ی عادی به دیوان سنایی بیندازیم، می‌بینیم سفرهایی که او انجام داده و یکی از این سفرها به سرخس است، اوج شکوفایی فکر و اندیشه‌ی تازه اوست. این فکر تازه در واقع بیانگر این دغدغه است که آیا باید به شریعت دل بست یا آن را رها کرد و به طریقت پیوست؟ به نوع دیگر به قول امروزی‌ها می‌توانیم دغدغه سنت و تجدد را در این اندیشه‌ی سنایی ببینیم. این چیزی نیست که ما بخواهیم بر اساس آن با مسائلی که در روزگار ما مطرح است تطبیقی انجام دهیم. خود سنایی در یکی از اشعارش به این مسئله اشاره دارد:

چه سستی دیدی از سنت که رفتی سوی بی‌دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گشتی گرد لامانی

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین
که محرومند از این عشرت هوس گویان یونانی
برون کن طوق عقلانی به سوی ذوق ایمان شو

چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی
معلوم است که حال و هوای یونان، فلسفه، علم و ستایش علم، وارد بخش جغرافیایی سرخس شده و یا حتی در زادگاهش غزنه گسترش پیدا کرده و او درگیر این اندیشه است که آیا شریعت، آیا علم و یا راه سوم یعنی طریقت؟ باز در شعر دیگری می‌گوید:

شرع را یکسو نهداندر اندر خیر و شر
قول بطلمیوس و جالینوس باور کرده‌اند

و بعد نکوهش حکیمان و فیلسوفان:

تا کی از کاهل نمازی ای حکیم زشت خوی

همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتن

عقل نبود فلسفه خواندن زبهر کاملی

عقل چپود جان نبی خواه و نبی خوان داشتن

فردی را در نظر بگیرد که مبانی شریعت را به کمال آموخته است.

در حدیک باورمند راستین در شریعت اسلام قرار دارد و اینک با نگاهی

تازه که به این شریعت می‌اندازد می‌بیند که شریعت در دست

شریعت‌مدارانی است که او رفتار آنها را قبول ندارد و با نوع برخورد آنها را

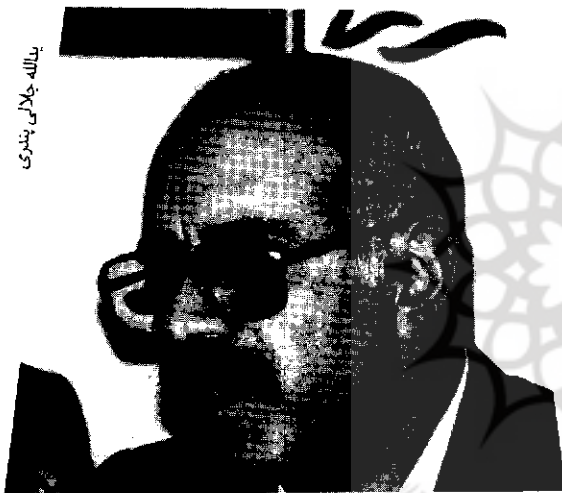
با شریعت نمی‌تواند باور کند. این است که در بخشی از قصاید که به

عنوان قصاید زهد و مثل معروف شده، بیشترین حملات را به این موضوع

دارد.

ای مسلمانان دگر گشته است حال روزگار

زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند



بر سریر سروری از خوردن مال حرام

شخص خود فریبی و دین خویش لاغر کرده‌اند

ای دریغا مهدی‌ای! کامروز از هر گوشه‌ای

یک جهان دجال عالم سوز سر بر کرده‌اند

یا:

علم دین در دست مشت‌ی جاه‌جوی مال دوست

چون به دست مست و دیوانه است دره و ذوالفقار

این یک تحول فکری است، آیا این تحول در زبان او نیز تأثیر

گذاشته است؟

اگر سراغ قصاید مدحیه او بروید، می‌بینید که زبان، همان زبان

فرخی، عنصری و حتی درجه‌ای پایین‌تر از آن است.

تا چرخ بر گشاد گریبان نوبهار

از لاله بست دامن کهپایه‌ها ازار

از هجر نالش آرد بس بلبل از درخت

با وصل گل برو چه کند ناله‌های زار

در هر طرف بهشتی و در هر بهشت حور

بر هر چمن کناری و در هر کنار یار

اما جایی که می‌رویم سراغ قصایدی که در آن شریعتمداران دروغین را مورد نکوهش قرار می‌دهد، این زبان، زبانی است خشن یا پشتوانه کسی که تازیانه‌ها را بر پشت این اشخاص فرود می‌آورد:

عالمان بی عمل از غایت حرص و امل

خویشتن را سخرهٔ اصحاب لشکر کرده‌اند

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم

حاکمان حکم شریعت را مبتتر کرده‌اند

تنگ ناید مر شما را زین سگان پرفساد

دل نگیرد مر شما را زین خران بی فسار

این یکی گه زین دین و کفر را زو رنگ و بوی

وان دگر گه فخر ملک و ملک را زو ننگ و عار

پاسبانان توآند این سگ پرستان، همچو سگ

هست مردار آن ایشان، هم بدیشان واگذار

و تحول عظیمی در این قضیه می‌بینید. یعنی اگر دو کفه ترازو را در

نظر بگیرید، در یک طرف قصاید ستایشی اوست و در یک طرف قصاید

اندرزگونه او. زبان در اینها متفاوت است و این زبان متفاوت ناشی از

تناقض ذهنی اوست و تناقض ذهنی او ناشی از تناقضی است که در

جامعه دیده می‌شود و در فکر او هم وجود دارد. سخن بر سر این است

که وجود هنرمندان بزرگ را تناقضات وجودی آنها می‌سازد و این تناقض،

باعث شکوفایی سنایی شده، باعث شکوفایی حافظ شده، یعنی تناقض

در هنر شاعری سنایی یک نمود دارد، منتها سنایی خودش را تا آخر عمر

نمی‌تواند از این دغدغه نجات دهد:

بر انتظار میان دو حال مانده‌ستم

کشید باید رنج و چشید باید درد

اما ببینیم سنایی در حوزه زبان چه رفتاری با زبان می‌کند، خصوصاً

در غزل‌ها:

کسی که می‌بیند در جامعه بین گفتار و عمل تناقض بسیار وجود

دارد، به عنوان یک دهان کجی به جامعه‌ای که پیش روی او قرار دارد،

تمام عبارات و اصطلاحاتی را که خلاف شریعت است، وارد شعر خودش

می‌کند، این یک نوع اعتراض است. بنابراین، دو نوع اعتراض در شعر

سنایی می‌توانید ببینید: یک نوع اعتراضی است که علناً و صریحاً بیان

می‌کند:

راه دین پیداست لیکن صادق دیندار کو

یک جهان معشوق بینم عاشق غمخوار کو

دیگری اعتراضی است که با دهان کجی به معیارهای پذیرفته

جامعه آن را بازگو می‌کند. جایگزین کردن میخانه به جای عبادتگاهی

که مورد ستایش باورمندان به یک مذهب است، به کار بردن

اصطلاحاتی چون خرابات و خراباتی، قمار و قمارباز و رند و قلاش نوعی

عصیان ورزیدن است:

تنگ این مسجدپرستان را در دیگر زنیم

چون که مسجد لافگه شد قبله را ویران کنیم

قبله چون میخانه کردم پارسایی چون کنم

عشق بر من پادشا شد پادشایی چون کنم

کعبه یارم خرابات است و احرامش قمار

من همان مذهب گرفتم پارسایی چون کنم

من آن رهبان خود نامم من آن قلاش خود کامم

که دستوری برد ابلیس از کردار من هر شب

در میان زهد کوشان خویشتن قلاش ساز

در جهان می‌فروشان خویشتن ابدال کن

و همهٔ اینها را که در کنار هم قرار دهیم، می‌بینیم که این اعتراض

هم در بیان و هم در زبان نمودی یافته است که اگر بخواهیم با بحث

آماری به ساحت‌های آن بپردازیم، بحث دراز دامن و طولانی‌ای خواهد

شد.

در کنار بحثی که در زبان قصاید و بخشی از غزل‌ها می‌بینیم، به سراغ

مثنوی‌ها می‌آییم و آن به کار گرفتن حکایات مستهجن در حدیقه سنایی

است. هر چند سنایی می‌گوید: «هزل من هزل نیست تعلیم است» اما

ما باید چه برداشتی از این مستهجن‌گویی‌ها داشته باشیم که بعدها در

مثنوی مولوی به نوعی دیگر ظاهر می‌شود. ما حتی از خواندن این گونه

حکایت‌ها در جمع می‌پرهیزیم. آیا سنایی فرد کم‌حوصله‌ای است که از

سر بی‌حوصلگی رو به دشنام می‌آورد یا می‌خواهد با این حکایات

مستهجن، اثر عمیق روان‌شناسی بر مخاطبان خودش بگذارد. این بحث

دیگری است که نیاز به تحقیق هم دارد که چرا در برخی موارد «زبان

تعلیم» از مسیر هزل و مستهجن‌گویی عبور می‌کرده است.

■ مهدی زرقانی: اجازه بدهید سخنم را با بیتی از فرزانه توس شروع

کنم که:

سخن هر چه گویم، همه گفته‌اند

بر باغ دانش همه رفته‌اند

چنین به نظرم می‌رسد که همه شاعران بزرگی که توانسته‌اند بر

مرور زمان غلبه کنند و قاضی منصف تاریخ نام آنها را در حافظه جمعی

قوم نگاه داشته یک ویژگی مشترک دارند و آن، این است که عرض

می‌کنم، در ذهنیت چنین شاعرانی یک نقطه قانونی وجود دارد که همه

سلسله اعصاب و رگ و پی شعرشان تحت تاثیر مستقیم آن مرکز اصلی

است. درست مانند منظومه شمسی که خورشید در مرکز آن قرار گرفته

و اقمار و اجرام سماوی، بر گرد آن مرکز می‌گردند و ضمن اینکه

خودشان حرکت دارند اما افقشان را با خورشید تنظیم کرده‌اند، تمام

بخش‌های شعر شاعران بزرگ هم تحت تاثیر همان نقطه مرکزی قرار

دارد. اگر ما بتوانیم، این مرکز ثقل را در شعر هر شاعری پیدا کنیم قادر

خواهیم بود که نظام فکری آن شاعر را تبیین کنیم. یعنی شرط اصلی

آشنایی با سلسله اعصاب شعر شاعران، دست یافتن به همان مغز مرکزی

است. تا آنجا که من فهمیدم، هسته مرکزی شعر سنایی که همه بخش‌های

شعرش از آن تغذیه می‌شود، تناقضی است که دکتر جلالی بندری هم

بدان اشارتی کردند. این تناقض بسیار فراتر و عمیق‌تر از آن است که

فقط در سطح صور خیال شعر سنایی خودش را نشان دهد، بلکه به نظرم

اصلاً عمق جهان‌بینی و جهان‌نگری سنایی دقیقاً با این تناقض درگیر

است. من اکنون می‌خواهم درباره این تناقض موجود در ذهنیت شاعرانه

سنایی سخن بگویم؛ مظاهر آن را نشان دهم و دلایل آن را تا آنجا که

می‌دانم توضیح دهم و اینکه این تناقض به نفع سنایی بوده یا به ضرر او.

در لایه‌های مختلف شعر و زندگی سنایی جلوه‌های این تناقض به

چشم می خورد. برای مثال تلقی سنایی در حوزه های معرفتی لبریز از جلوه های پارادوکسیکال است. هیچ عارفی بعد از سنایی نیامده که یک فصل از اثرش را به ستایش عقل و خرد اختصاص دهد. یعنی موضوع خرد، این همه برایش اهمیت داشته باشد. مسئله وقتی جالب تر می شود که ستایش های سنایی از خرد را هم مورد بررسی قرار دهیم. به این چند نمونه توجه فرمایید:

هر چه در زیر چرخ نیک و بدند

خوشه چینان خرمن خردند

عقل در راه حق دلیل تو بس

عقل هر جایگه خلیل تو بس

مشرق آفتاب عقل، ازل

مغرب آن، خدای عز و جل

برتر از صورت و مکان و محل

دروازه جهان ازل

یاد بوعلی سینا می افتم. یعنی انگار در یک بخش وجودی سنایی بوعلی نشسته است و خرد را می ستاید. این یک طرف تناقض را در نظر داشته باشید تا طرف دوم آن را هم پیدا کنیم. این طرف دوم درست در آنجا خودش را نشان می دهد که شما می بینید در اعماق شخصیت شاعرانه سنایی یک غزالی و مولوی هم نشسته اند. در غزلیات و قلندریات سنایی ما یک مولوی در ابعاد کوچک تر می بینیم و در حدیقه یک محمد غزالی کوچک، محمد غزالی و مولوی در قطب مقابل بوعلی قرار دارند. حال آنکه هم مولوی و غزالی در ذات سنایی جمع آمده اند و هم بوعلی. اینها دو سوی این تناقض را شکل می دهند. بشنوید قضاوت های دیگر سنایی را درباره خرد و عقل در قطب دوم وجودش:

چند از این عقل ترهات انگیز

چند از این چرخ و طبع رنگ آمیز

عقل و علم است آفت منحوس

پر و بال است فتنه طاووس

راه توحید را به عقل مپوی

دیده روح را به خار مخار

عقل و جان پستان و پستان است طفل راه را
گر تو مردی تا کی این پستان و پستان داشتن
ای سنایی گر همی جویی ز لطف حق سنا
عقل را قربان کن اندر بارگاه مصطفی
هیچ مندیش از چنین عیار زیرا بس بود
عاقلی عقل ترا ایمان و سنت خون بها
این همان سنایی ای است که ستایش هایش در باب خرد، نام بوعلی
سینا را در ذهن ما تناعی می کرد. آنجا خرد را ستایش می کرد و اینجا
نکوهش می کند.

جلوه گاه دیگر این تناقض، نسبتی است که وی با فلسفه برقرار می کند. وی در دیوان به شدت به فلاسفه می تازد و خواننده در این حال و هوا یک محمد غزالی را می بیند که با حرارت به جنگ «هوس گویان یونانی» رفته است:

کان نجات و کان شفا کارباب سنت جسته اند
بوعلی سینا ندارد در نجات و در شفا
تا کی از کاهل نمازی ای حکیم زشت خوی
همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتن
شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین
که محرومند از این عشرت هوس گویان یونانی
اما از طرف دیگر، زیرساخت جهان شناسی سنایی کاملاً متأثر است از فلاسفه و در همین حدیقه در ستایش احمدین محمد می گوید:
فیلسوف و حکیم و دیندار است

راست چون چشم عقل بیدار است
به این ترتیب است که سنایی در بستر یک تناقض اقتاده و شناور مانده و تا پایان عمر هم از این تناقض رها نشده است. در پایان این بخش از سخنانم می گویم که وقتی ساحت وجودی سنایی را در غزلیات عاشقانه - عارفانه اش و در قلندریات حیرت آورش مقایسه می کنیم با سنایی موجود در حدیقه، دوباره آن تناقض سر بر می آورد و خودش را به ما نشان می دهد.



محمد زرقانی

آن کسی کو به ملک عقل رسید

دو جهان را چنان که هست بدید
ببفزایم که ابیات آغازین منظومه های شعری کلاسیک ما بسیار
درخور تأمل است. مثلاً چون در نظر فردوسی خرد محوریت دارد، اثر
خود را با این بیت آغاز می کند:
به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد
و چون در نظر سعدی «حکمت و سخن» در درجه اول قرار دارد،
خود آگاه یا ناخود آگاه، بوستان را با این بیت آغاز می کند:
به نام خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان آفرین
و از آنجا که برای خداوندگار عرفان ایرانی - اسلامی غربت انسان
اهمیت فراوانی دارد، اثرش را با شکوه غریبانه آغاز می کند. سنایی در
بیت آغازین حدیقه دو بار از واژه خرد استفاده کرده است:
ای درون پرور برون آرای

ای خرد بخش بی خرد بخشای
من وقتی این طرز بر خورد سنایی را با خرد و خردگرایی می بینم، به

برای مثال خوب است دوستان «تصویر خدا در حدیقه» را با «تصویر معشوق ازلی» در غزلیات و قلندریات مقایسه کنند تا طرفین تناقض را ببینند. بنابراین، تناقض در همه سطوح شعر و اندیشه سنایی هست. در ادامه درباره علل آن سخن خواهیم گفت.

اما درباره تصحیح حدیقه خانم دکتر حسینی. این کار بسیار دقیق و عالمانه است و من مدت‌ها چشم انتظار آن بودم. کاری که استاد راهنمایم دکتر شفیع کدکنی باشد، دیگر جای هیچ‌اما و اگری ندارد. به خصوص که قابلیت‌های خانم دکتر حسینی را هم بدانیم. منتها وقتی من با دقت این تصحیح حدیقه را که تعداد ابیات آن تقریباً نصف حدیقه چاپ مرحوم مدرس رضوی است می‌خواندم، نکته‌ای به ذهنم رسید. من سنایی این نسخه را بسیار شسته، رفته‌تر از سنایی حدیقه مدرس رضوی دیدم. یعنی آن لایه‌های تناقض کم‌رنگ‌تر شده بود و یک سنایی تا حدودی یک رویه را دیدم. اگر بپذیریم که این ویرایش را خود سنایی در پایان عمر تنظیم کرده است، که طبیعتاً باید همین گونه باشد، باید بگوییم سنایی هنگام تنظیم این نسخه از تناقض فکری و پارادوکس‌هایی که با آن درگیر بوده رها شده است یا آن تناقض‌ها در وجود او بسیار تقلیل یافته‌اند. مثلاً همین بیت:

چند از این عقل ترهات انگیز

چند از این چرخ و طبع رنگ آمیز
در این ویرایش نیامده است. سبزی وی با عقل و خرد، در این ویرایش کمتر شده و همین موضوع لبه‌های تناقض فکری او را کندتر کرده است.

□ **محمدخانی:** قبل از اینکه به کتاب حدیقه بپردازیم از دکتر جلالی پندری می‌خواهم به سیری از سنایی پژوهی در ایران اشاره کنند و همچنین کسانی که در خارج از ایران کار کرده‌اند.

■ **جلالی پندری:** قدیم‌ترین چاپ دیوان سنایی در اواخر دوره قاجاریه به شکل چاپ سنگی صورت گرفته و بعد همین چاپ مأخذ مرحوم استاد مدرس رضوی است که در اینجا باید به نیکی و ستایش از او یاد کنیم چون تمام عمر خود را صرف یک شاعر کرد. غیر از دیوان انوری و سید حسن رضوی که در حاشیه کار سنایی به آنها نیز پرداخت. اما تمام همت او صرف سنایی شد. مرحوم مدرس رضوی دیوان را تصحیح کردند اما تصحیح آن مرحوم بر اساس یک نسخه چاپی و مقابله با چند نسخه خطی است و اهل فن می‌دانند که ما در تصحیح اساس را بر نسخه خطی قرار می‌دهیم نه نسخه چاپی حتی اگر آن نسخه چاپی نسخه‌ای به قول مرحوم مینوی اجمع و اوعی باشد.

حدیقه سنایی نیز به تصحیح مرحوم مدرس رضوی صورت گرفته، اما بعد از مرحوم مدرس رضوی استاد محمد روشن چاپی از روی چاپ ایشان انجام داده‌اند.

متأسفانه یکی از روش‌هایی که امروز باب شده این است که ما بر اساس کتاب‌های تصحیح شده دیگران بیاییم و نسخه بدل‌های پانویس‌ها را در متن ببریم و آنچه را در متن است در پانویس بیاوریم و به آن تصحیح بگوییم. در چند کتاب این کار انجام شده مثلاً **دیوان خاقانی** و نیز حدیقه سنایی به این ترتیب تصحیح شده‌اند. شایسته نیست که ما اگر قرار است در زمینه ادبیات منصف باشیم، کار دیگران را این طور جا به جا

کنیم البته پانویس را با متن اگر جا به جا کنیم بسیار با هم متفاوت هستند و اگر قرار بود تصحیح انتقادی متون به این شکل باشد، یک کار مکانیکی بود و هر دانشجوی ادبیات می‌توانست این کار را انجام دهد. به هر حال، مرحوم مدرس رضوی، مثنوی‌هایی غیر از حدیقه را که عبارت از **سیر العباد** و کتاب‌های دیگر است، تحت عنوان مثنوی‌های حکیم سنایی تصحیح و چاپ کردند. همچنین آن مرحوم در کتاب **تعلیقات حدیقه** به شرح برخی از ابهامات حدیقه پرداخته‌اند.

بعد از کار ایشان و بخشی هم همزمان با آن در سال ۱۳۵۶ در کابل جشنی برای بزرگداشت سنایی برگزار شد و چندین کتاب درباره سنایی چاپ شد که از همه مهم‌تر چاپ عکسی **کلیات سنایی** بود که قدیم‌ترین نسخه **دیوان سنایی** است و در سال ۱۳۵۶ در کابل به چاپ رسید. یکی از پژوهشگران افغانی با نام غلام صدف پنجشیری کتابی با عنوان **قائمر قرآن مجید در دیوان سنایی** منتشر کرد. شرح حال سنایی و غزل‌های نویافته سنایی را مرحوم خلیل‌الله خلیلی با عنوان **احوال و آثار حکیم سنایی** غزنوی منتشر کرد که جزء همان سلسله انتشارات جشن بزرگداشت سنایی در کابل چاپ شده است.

همچنین کتاب **سیری در ملک سنایی** که به وسیله علی اصغر بشیر انتشار یافت. علاوه بر اینها نامه‌های سنایی با عنوان **مکاتیب سنایی** به همت استاد نذیر احمد تصحیح و منتشر شده است.

قاعدتاً یکی از کارهایی که بعضی از ناشران ما می‌توانند انجام دهند، این است که بعضی از این کتاب‌ها که هیچ‌کس هم درباره‌اش ادعایی ندارد، در ایران تجدید چاپ شود. مثل همین رساله **شرح احوال سنایی** که مرحوم خلیلی انجام دادند. در سال ۱۳۳۶ دکتر مظاهر مصفا بر اساس چاپ مرحوم مدرس رضوی یک بار دیگر **دیوان سنایی** را چاپ کردند و بدون هیچ ادعایی، تنها چندین غلط فاحش دیوان را تصحیح فرمودند. چاپ استاد مصفا بسیار منقح‌تر از چاپ استاد مدرس رضوی از کار در آمده است و حناقل غلط‌های قافیه‌ای و عروضی در آن نیست. علاوه بر آنکه فهرست‌های متنوع و راهگشایی دارد.

از کارهای دیگری که در زمینه تصحیح متن انجام شده، دانشجویی سوادنی به نام بو اوتاس **طریق التحقیق** را تصحیح کرده و در سوئد چاپ کرده است. منتها در همانجا ثابت کرده که **طریق التحقیق**، متعلق به سنایی نیست. آخرین کار، کار خانم دکتر حسینی است که تصحیح مجدد حدیقه سنایی است - هم به عنوان رساله دکتری ایشان و هم به عنوان کتابی که بعدها برای آن زحمت بسیاری کشیدند - و توسط نشر دانشگاهی به صورتی پیراسته منتشر شده است.

از پژوهش‌هایی که در زمینه سنایی صورت گرفته استاد دکتر شفیع کدکنی دو کتاب معروف **قازیان‌های سلوک** و **در اقلیم روشنایی** و کتاب چاپ نشده‌ای با عنوان **شعر قلندرانه** دارند که امیدواریم هر چه زودتر چاپ شود. از کتاب‌های دیگر، کتاب دکتر زرقاتی است نام چاپ اول آن **افق‌های شعر و اندیشه سنایی غزنوی** است و نام چاپ دومش بعد از اضافات، **زلف عالم‌سوز** است که تحقیق جامع و ارزشمندی درباره افق‌های شعر و اندیشه سنایی است.

البته دانشجویان ادبیات فارسی با تعدادی گزیده آثار سنایی سر و کار داشته‌اند که بعضی از آنها برای همه آشناست:

گزیده‌ای از مرحوم دکتر سجادی که انتشارات سخن چاپ کرده

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / شهریور ۱۳۸۳

است. گزیده‌ای از حدیقه از سوی ناصر عاملی که انتشارات طهوری آن را به چاپ رسانده است. کتاب **آب آتش فروز** از دکتر اشرف زاده در مشهد چاپ شده؛ و گزیده‌ای از حدیقه به کوشش خانم دکتر امیر بانو کریمی، شاید یکی یا دو گزیده دیگر نیز وجود داشته باشد که در این فهرست ذهنی از یاد بنده رفته باشد.

همچنین ترجمه کتاب **شعر و شرع** دبرون با عنوان **حکیم اقلیم عشق** منتشر شده که مهیار علوی مقدم و مهدوی آن را ترجمه کرده‌اند. کتاب بسیار ارزشمندی است خصوصاً برای اینکه بدانیم هنوز هم از نسل نیکلسون‌ها و ادوارد براون‌ها کسانی هستند که تحقیقات دقیقی درباره ادبیات فارسی انجام می‌دهند. کتاب **حکیم اقلیم عشق** که انتشارات آستان قدس آن را منتشر کرده، یکی دیگر از پژوهش‌های ارزشمند در زمینه شناخت سنایی است.

■ **مریم حسینی:** در فهرست دکتر جلالی درباره کتابشناسی سنایی به چند متن اشاره نشد که به طور خاص به حدیقه ارتباط دارد و من لازم می‌دانم در تکمیل کتاب‌شناسی‌ای که ایشان ارائه کردند به این چند کتاب هم اشاره شود و در ضمن یاد و نامی هم بشود از بزرگ‌ترین محقق و مصحح قرن یازدهم، عبداللطیف عباسی که اولین تصحیح از حدیقه سنایی را همراه با شرح مستوفایی که بر کل ادبیات بود ارائه دادند. این مجموعه با عنوان **لطایف الحقایق** به صورت چاپ سنگی منتشر شد که نسخه‌هایی از آن باقی مانده است. غیر از این افسری انگلیسی در قرن نوزدهم به نام ماژور استفانسون از باب اول حدیقه سنایی تصحیحی فراهم آورد که جزو معلود کارهایی است که توسط غربیان بر روی آثار سنایی صورت گرفته. این افسر انگلیسی در مدتی که در هندوستان بود به مطالعه آثار سنایی پرداخت و این اثر را تهیه کرد. غیر از شرح عباسی در همین سال‌هایی که کار استفانسون منتشر شد شرح دیگری هم بر حدیقه توسط یک محقق لاهوری با نام علاءالدین نوشته شد که این کتاب هم بعدها نام طریقه علایی شرح بر حدیقه سنایی را گرفت. از جمله کتاب‌های دیگری که افغان‌ها درباره سنایی منتشر کردند، کتابی است از سرور همایون درباره احوال و آثار سنایی. این کتاب هم بعد از مجمع بزرگداشت سنایی در کابل، در سال ۱۳۵۶ منتشر شد. اما من می‌خواهم از این فرصتی که در اختیارم قرار گرفته است استفاده کنم و به معرفی اجمالی سنایی، بزرگ‌اندیشمند نوآور قرن ششم هجری بپردازم. متجددی که کمتر به او پرداخته‌ایم و حقیقت را ادا نکرده‌ایم.

اما در باب نوآوری‌های سنایی در ادب فارسی و تأثیر آن بر اندیشمندان پس از وی می‌خواهم مطالبی بیان کنم. نیکلسون مستشرق بزرگ انگلیسی در سال ۱۹۴۳ طی مقاله‌ای به مقایسه **سیرالعباد** سنایی و **کمدی الهی** دانته پرداخت و سنایی را پیشرو ایرانی دانته در تألیف کتاب بزرگ وی دانست. سنایی چه پیشرو دانته در تألیف این کتاب باشد یا نباشد (چنانکه بعدها مفصل و دقیق‌تر به ماخذ شرقی کمدی الهی پرداختند) امروز بر ما روشن است که در ادب فارسی، سنایی از پیشروان است و جزو گروهی است که می‌توان آنها را «اولین‌ها» نامید. دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه **تازیانه‌های سلوک**، سنایی را «دوران ساز» می‌نامد. شاعری که دوره فرهنگی، فکری و زبانی تازه‌ای را در ادب

فارسی سبب شد و نه تنها شعر فارسی که عرفان و فلسفه نیز از حضور این اندیشمند نوگرای قرن پنجم و ششم هجری بهره‌ها بردند.

مهم‌ترین وجوه اهمیت پیشوایی سنایی را در ساحت‌های مختلف شاید بتوان در جملات زیر خلاصه کرد:

۱- سنایی نخستین مثنوی عرفانی - تعلیمی ادب فارسی را که حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه نام دارد سرود.

۲- سنایی نخستین قصیده سرای شعر زهد و عرفان ادب فارسی است.

۳- سنایی نخستین شاعر معترض و منتقد اجتماعی است.

۴- سنایی نخستین شاعری است که دسته‌ای بزرگ از غزلیات قلندرانه را به وجود آورد.

۵- سنایی نخستین رساله رمزی را به زبان شاعرانه در ادب فارسی آفرید و آن را «سیرالعباد من المبدأ الی المعاد» نامید.

۶- سنایی نخستین شاعر بزرگ ایران است که با وارد کردن حجم بسیاری از امثال و حکم و فرهنگ عامه در شعر جواز ورود آن را در شعر فارسی صادر کرد.

جدای از موارد بالا که به صورت کلی ذکر شد موضوعات و مضامین تازه‌ای که به دنبال ظهور انواع تازه ادبی در شعر پیدا می‌شود خود حجم بزرگی از نوآوری‌های سنایی است که پرداختن به آنها فرصت و مجال دیگری می‌طلبد.

اهمیت سنایی به عنوان «آغازگر دوران طلایی شعر عرفانی» زمانی شروع می‌شود که به سرعت نگاهی به مجموعه اشعار شاعران پیش از سنایی داشته باشیم:

در حیطه مثنوی سرایی مثنوی حماسی بزرگ استاد توس و مثنوی عاشقانه **ویسی و راهین** فخرالدین اسعد گرگانی مهم‌ترین انواع مثنوی پیش از سنایی محسوب می‌شوند. غیر از اینها به نظر می‌رسد بعضی مثنوی‌های اخلاقی - تعلیمی وجود داشته‌اند که عموماً موضوع آنها پند و اندرز بوده است، چون **آفرین نامه** ابوشکور بلخی (که در دست نیست) و منظومه **کلیله و دهنه رودکی** (که چند بیتی از آن باقی نمانده است). سابقه مثنوی عرفانی - تعلیمی در ادب فارسی به این صورت وجود ندارد و سنایی مثنوی حدیقه خود را میدانی برای طرح مسائل حکمی، عرفانی - اخلاقی و اجتماعی می‌کند و در آن از تمثیل‌ها و حکایت‌ها برای تبیین مسائل و موضوعات مطرح شده در آن سود می‌جوید. حدیقه مورد توجه مثنوی سرایان بزرگی چون نظامی، عطار، مولوی و سعدی قرار می‌گیرد. نظامی در **مخزن الاسرار** در زبان تازه و با موسیقی متفاوت به جنبه‌های زاهدانه - متشرعانه و اخلاقی آن توجه می‌کند.

عطار و مولانا حدیقه را الگوی اصلی خود در تلوین مثنوی‌های عرفانی می‌دانند و سعدی در **بوستان** از فرم واعظانه - تعلیمی و اخلاقی آن سود می‌جوید.

قصیده در عصر سنایی به کمال خود رسیده بود و شاعران هم‌عصر و هم‌شهری وی چون عثمان مختاری و سید حسن غزنوی چیز تازه‌ای برای افزودن به آن و یا تازه کردن آن نداشتند.

رودکی، فرخی، عنصری، منوچهری و ناصر خسرو در همه موضوعات شعر چون شعر عاشقانه، مدیحه، توصیف طبیعت، مضامین اخلاقی و پند و اندرز داد سخن داده و همه انواع آن را تجربه کرده بودند.

مسعود سعد سلمان دیگر شاعر این سال‌ها با حبسیاتش مشهور شده و عرصه قصیده‌پارسی به پایان بلندی‌های خود رسیده بود. دفترهای شعر این شاعران (جز ناصر خسرو که پدیده استثنایی عصر خویش است و در شعرش موضوعات مهم‌تری چون دین و اخلاق و خرد و زهد یافت می‌شود) مملو از مدیحه‌هایی در ستایش حکام و بزرگان دولت و دربار است. در چنین فضایی است که سنایی مضامین زاهدانه و عارفانه را وارد قصیده فارسی می‌کند و فرم قصیده عرفانی را می‌آفریند. قصیده معروف سنایی با مطلع:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
 قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
 که به همان وزن و قافیه قصیده معروف فرخی با مطلع:
 بر آمد قیرگون ابری ز روی نیلگون دریا
 چو رای عاشقان گردان چون طبع بیدلان شیدا
 سروده شده بود خیر از حال و هوای تازه و متفاوتی با شعر گذشته می‌داد.



سنایی در مدیحه نیز شگرد تازه‌ای را پیش می‌گیرد و آن اینکه در مدح بزرگان (به جز صفت کرم و بخشندگی که غالباً مورد توجه دیگر شاعران به سبب تقاضای صلّه بوده است) بر صفت عدل و دادگری توجه ویژه می‌کند و ستایش‌نامه‌های وی عموماً «دادنامه» است. در حدیقه سنایی حدود هزار بیت به ستایش بهرامشاه و دولت‌شاه و دیگر بزرگان دربار اختصاص دارد. اما در میان این ابیات بسامد واژه عدل، خرد، داد و عقل چشمگیر است و سنایی با ترفند ستایش دادگستران پیشین چون انوشیروان، ممدوحان خود را به سمت دادگستری می‌خواند. این شیوه بعدها مورد توجه سایر شاعران به خصوص نظامی قرار می‌گیرد:

عدل کن عدل در ولایت دل
 در پیغامبری زند عادل
 عدل در دست آنکه دادگر است
 طالب شاه عادل است جهان
 تو نیت خوب کن جهان بستان
 (حدیقه، ص ۲۵۵)

این شیوه منزّهانه سنایی در قصیده سرایی و توجه وی به معانی معرفتی، نظر دیگر شاعر قرن ششم خاقانی، را جلب می‌کند و در شیوه سخن‌سرایی خود را بدیل سنایی می‌نامد:
 بکل من آدم اندر جهان سنایی را
 بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
 سنایی در شعر فارسی نخستین شاعر منتقد اجتماعی و معترض نیز هست.

او در عرصه قصیده‌های خود به وضع موجود اعتراض می‌کند و در خطاب به همه طبقات دولت و مردم آنان را به راه راست می‌خواند در قصیده معروف وی با مطلع:

مسلمانان مسلمانان مسلماتی مسلمانی
 ازین آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی
 سنایی طبقات گوناگون مردم را از سلطان و خواجه و ظالم تا بازاری و دکانداز، زاهد و عالم و مقری و صوفی را مورد خطاب قرار می‌دهد و هیچ یک از تیغ زبان تیز وی خلاصی نمی‌یابند.
 دکتر شفیع کدکنی سنایی را بزرگ‌ترین سراینده «شعر اجتماعی» در تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی می‌داند. (تازیانه‌ها / ۴۰)
 سنایی را نخستین شاعر غزل قلندرانه نامیدیم. نمونه این غزل قلندری را البته گاهی در همان حیطة قصیده نیز مطالعه می‌کنیم.
 قصیده معروف:

طلب! ای عاشقان خوش رفتار
 طرب! ای نیکوان شیرین کار
 خود نوعی غزل قلندرانه است و فضای قصیده در ابیات آغازین آن نوعی بیان ملامتی دارد.

تغزلات شاعران پیش از سنایی عموماً مجال و مهلتی را برای بیان مضامین عاشقانه و اندوه و غم هجران و فراق یار، توصیف ستایش روی و موی او و یا گاهی توصیف بهار و پاییز و هر چیز دیگری که دل شاعر آرزو می‌کرد فراهم می‌آورد. اما فرم غزل با مضمون صوفیانه و قلندرانه مخصوص سنایی است که بعد از او مورد توجه مولانا در غزلیات شمس، عطار در مجموعه غزلیاتش و حافظ در غزلیات عرشی‌اش است. در میان مجموعه غزل‌های سنایی از همه نوع غزلی می‌توان یافت. غزل عاشقانه، غزل عارفانه، غزل عارفانه - عاشقانه و غزل قلندری.

سنایی در عین اینکه شاعری فیلسوف، حکیم، عارف، صوفی و منتقد و معترض اجتماعی است شاعر مردم نیز هست. سنایی حدیقه خود را مجالی فراخ برای سخن گفتن درباره ایشان و با ایشان می‌یابد. با توجه به اینکه سنایی در این کتاب از همه طبقات اجتماعی یاد می‌کند، از زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و امثال و حکم و بازی‌های ایشان نیز خبردار می‌شویم امثال و کنایات فراوانی در حدیقه سنایی محفوظ است که آن را به گنجینه گرانبهایی از فرهنگ عامه تبدیل می‌کند و خبر از نزدیکی سنایی با مردم عصر خود دارد. پس از سنایی، نظامی، خاقانی، عطار، سعدی و مولوی شاعران دیگری هستند که در اشعارشان از امثال و حکم و فرهنگ عامه بسیار استفاده کردند.

نوآوری و نوگرایی سنایی با توجه به ساحت‌های تازه‌ای از اندیشه و جهان بینی عرفانی سببی بزرگ بود بر حضور همیشگی و همه جایی وی در شعر و عرفان فارسی. پس از سنایی دوره تازه‌ای در

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / شهریور ۱۳۸۳

شعر فارسی پدید می‌آید که می‌توان از آن با عنوان «عصر طلایی شعر صوفیانه» یاد کرد. تأثیر سنایی بر عطار و مولانا آشکارتر از آن است که بخواهیم درباره آن سخن برانیم. همین بیت منسوب به مولانا که می‌فرماید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

ما از پی سنایی و عطار آمدیم جایگاه سنایی و عطار را در روند تحول شعر صوفیانه نشان می‌دهد. نظامی مثنوی تعلیمی **مخزن الاسرار** خود را تحت تأثیر حدیقه سنایی سروده است. هر چند شباهت چندانی بین این دو مثنوی از لحاظ زبان، موسیقی و موضوع و بیان به چشم نمی‌خورد. اما توجه نظامی به حدیقه سنایی در این اثر از اشاره خود او پیداست:

نامه دو آمد ز دو ناموسگاه

هر دو مسجل به دو بهرامشاه

آن زری از کان کهن ریخته

وین ذری از بحر نو انگیخته

آن به در آورده ز غزنی علم

وین زده بر سکه رومی رقم

سعدی دیگر شاعری است که از خوان پر نعمت سنایی بهره‌ها برده است. در کاربرد بسیاری از امثال و تمثیل‌ها و همچنین فضای بعضی غزل‌ها سعدی وام‌دار سنایی است. غزل معروف سعدی بامطلع:

ای ساریان آهسته ران کارام جانم می‌رود

وان دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود

برداشتی از مسمط سنایی است:

المستغاث ای ساریان، چون کار من آمد به جان

تعجیل کم کن یک زمان، در رفتن آن دلستان

ماه کش و سرو روان، نور دل و شمع بیان

از من جدا شد ناگهان، بر من جهان شد چون قفس

(دیوان / صفحه ۹۰۰)

یا غزل سنایی بامطلع:

من کیستم ای نگار چالاک

تا جامه کنم ز عشق تو چاک

که مورد توجه سعدی قرار گرفته است:

ای بر تو قیای حسن چالاک

صد پیرهن از جداییت چاک

همچنین در کاربرد امثال توجه سعدی به سنایی قابل ملاحظه است:

سنایی:

بر وقای سپهر کیسه مدوز

کایچ گنبد نگه ندارد گوز

سعدی:

خصلت نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت ناهل را چون گردگان بر گنبد است

سنایی:

خوشخو از بدخوان سترگ شود

میش چون گرگ خورد گرگ شود

سعدی:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود

یا جایی سعدی در **گلستان** در پاسخ سنایی می‌گوید.

سنایی:

عالمت غافل است و تو غافل

خفته را خفته کی کند بیدار

سعدی:

باطل است آنچه مدعی گوید

خفته را خفته کی کند بیدار

الگوی سرودن بسیاری از غزلیات حافظ نیز غزلیات سنایی بوده است:

سنایی:

شور در شهر فکند آن بت زنارپرست

چون خرامان ز خرابات برون آمد مست

حافظ:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

یا غزل سنایی:

نور رخ تو قمر ندارد

شیرین لب تو شکر ندارد

که مورد استقبال خاقانی و حافظ قرار گرفته است:

خاقانی:

دل زخم تو را سپر ندارد

آماج تو جز جگر ندارد

حافظ:

روشنی طلعت تو ماه ندارد

پیش تو گل رونق گیاه ندارد

و غزل دیگر سنایی با مطلع:

وی ناگه از نگارم اندر رسید نامَه

قالت رأی فؤادی من هجرک القیامه

که حافظ استقبال کرده است:

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامَه

انی رأیت دهرأ من هجرک القیامه

و این جز استفاده‌های خاص حافظ از تعبیر و واژگان عرفانی است که از سنایی به وام گرفته است. به عنوان نمونه تعبیر رند، اول بار در غزل سنایی به کار می‌رود و بعدها حافظ از آن اسطوره انسان کامل را می‌سازد: بسا پیر مناجاتی که بر مرکب فروماند

بسا رند خراباتی که زین بر شیر تر بندد

(سنایی)

نویسندگان متون عرفانی و غیر عرفانی عصر سنایی و پس از وی از ابیات دیوان و حدیقه وی استفاده بسیار کرده‌اند. نصرالله منشی نویسنده و مترجم کتاب **کلیده و دمنه** از ابیات حدیقه و دیوان در میان حکایت‌های **کلیده و دمنه** سود برده است. ظهیری سمرقندی در کتاب **اغراض السیاسه فی اغراض الریاسه** خود از اشعار سنایی استفاده می‌کند. در همان سال‌هایی که سنایی در خراسان به شهرت رسیده بود

شعر او در زمان او به سرعت در متون نظم و نثر راه می‌یافت. غیر از نصرالله منشی و ظهیری سمرقندی، عین القضاة در تمهیدات و نامه‌ها و احمد غزالی در سوانح العشاق و ابوالفضل میبیدی در کشف الاسرار ابیات سنایی را در آثارشان وارد کرده‌اند. پس از سنایی نیز تقریباً تمامی عارفان به صورت‌های مختلف از ابیات وی در مطاوی نگارش‌های صوفیانه خود استفاده کردند. روزبهان بقلی شیرازی (متوفی ۶۰۶) کتاب تحفه العرفان را به سبک و سیاق حدیقه سرود و در کتاب عبهر العاشقین خود نزدیک به هشتاد بیت از سنایی به وام گرفت. شیخ شهاب‌الدین سهروردی در عقل سرخ، یزدان شناخت، بستان القلوب و رساله فی حقیقه العشق خود از اشعار سنایی خصوصاً در موضوع دیدار با پیر یا عقل فعال سود برده است. موضوع دیدار با پیر و عقل فعال در عالم مثال که پیش از این توسط ابن سینا در رسالات رمزی‌اش مطرح شده بود از طریق سنایی در حدیقه و سیر العباد به شیخ اشراق و دیگران رسید.

دو تحریر دارد: یک تحریر حدود پنج هزار بیت و یک تحریر حدود ده هزار بیت. به همین جهت ما دو دسته نسخه از این دو تحریر سنایی داریم: یک دسته نسخه‌هایی که بین ۸۵۰۰ بیت تا حدود ۱۴۰۰۰ بیت را در بر دارند و دسته دیگر نسخه‌هایی که حول و حوش ۵۰۰۰ بیت است. که سه نسخه ما کاملاً شبیه به هم هستند و حدود پنج هزار بیت را دارند. این فاصله عجیب بین نسخه‌ها روشن می‌کند دو تحریر کاملاً متفاوت از سوی خود شاعر صورت گرفته است. من در مقالاتی که پیش از این نوشته‌ام، به این نکته اشاره کرده و وجوه تمایز این دو نسخه را یاد کرده‌ام. با توجه به اینکه به نظر می‌رسد نسخه ۵۰۰۰ بیتی حدیقه، آخرین کار شاعر باشد و با توجه به اینکه قدیم‌ترین نسخه‌های خطی ما، نسخه‌های ۵۰۰۰ بیتی هستند. در این اثری که منتشر شده، تمام فعالیت‌ها روی نسخه‌های ۵۰۰۰ بیتی است یعنی تصحیح بر اساس چند نسخه است که قدیم‌ترین آنها بغداد لی‌وهبی است که در ۵۵۲ هجری کتابت شده و جدیدترین آنها نسخه‌ای است که در ۶۶۷ کتابت شده و در



راحة الصدور راوندی، مرزبان نامه، جهانگشای جویی، نفثة المصدور زیدری نسوی و مصباح الهدایه عزالدین کاشانی و مرصاد العباد نجم رازی دیگر آثار پس از سنایی هستند که حضور شعر سنایی در آنها بیانگر سلطنت معنوی و روحی سنایی تا سال‌ها بعد از وی است.

من دوست داشتم این نکات را بیان کنم، در جلسه‌ای که به یاد شوریده غزنه بر پا شده است تا تجلیل و بزرگداشتی باشد از شاعری که خیلی کم به او پرداخته‌ایم در حالی که سزاوار معرفی، بحث و توجه است.

متن حدیقه سنایی که اخیراً منتشر شده است، حاصل سال‌ها کاری است که روی این کتاب انجام شده. از سال ۱۳۷۲ که من دانشجوی دکتری دانشگاه تهران بودم تا امسال هر از چند گاهی روی این کتاب کار کردم. از سال ۷۲ تا ۷۶ که به طور مستمر بود و در این سال بود که از پایان نامه دکتری‌ام دفاع کردم. البته آن تصحیح شیوه و سیاق دیگری داشت و متن حاضر کاملاً متفاوت با تصحیحی است که من در کار رساله خودم داشتم. در زمانی که این کتاب را برای دفاع به عنوان رساله دکتری‌ام آماده می‌کردم از بسیاری نسخه‌های حدیقه استفاده کردم اعم از نسخه‌های بلند یا کوتاه. لازم می‌دانم توضیح بدهم که حدیقه سنایی

کتابخانه وین اتریش نگهداری می‌شود. غیر از این دو نسخه، نسخه دیگری به تاریخ ۵۵۸ هجری داریم که به نام نسخه خلیل اینالجبی معروف است و همچنین نسخه کابل که یکی از مهم‌ترین نسخ آثار سنایی است که هر چند تاریخ کتابت آن معلوم نیست اما خلیل الله خلیلی، سنایی شناس بزرگ افغانستان کتابت آن را حدود نیمه دوم قرن ششم می‌داند و من فکر می‌کنم حدس او صحیح است. البته پروفیسور دبرون در کتاب خودشان با عنوان شرع و شعر (of piety and poetry) که به عنوان حکیم اقلیم عشق بخش‌هایی از آن ترجمه شد، اشاره کردند که نسخه کابل، نسخه مهمی نیست و به نظر ایشان به قرن هفتم تعلق دارد. اما صورت‌های نسخه‌شناسی این نسخه وقتی مقابل «بغداد لی‌وهبی» قرار گرفت، نشان داد که این نسخه می‌تواند از خانواده نسخه‌های قرن ششم باشد.

به هر حال در کاری که روی حدیقه انجام دادم، این چهار نسخه را با هم مقایسه کردم. در مقایسه این چهار نسخه، نسخه اساس نسخه بغداد لی‌وهبی قرار گرفت. چون این نسخه کاملاً صورت‌های دست نخورده متن را نشان می‌دهد. درست است که کاتب از خودش عناوینی را برای بخش‌های مختلف انتخاب کرده و بر سر بندهای مختلف آورده است اما صورت‌های قدیمی ابیات نشان می‌دهد که دست خوردگی در آن

به مراتب کمتر از نسخه‌های دیگر است. به نظر می‌آید نسخه کابل را محمدبن علی رفاء که کاتب بهرامشاه بوده (و سنایی حدیقه را به بهرامشاه تقدیم می‌کند) طوری در حدود همان ۴۰۰ - ۵۲۰۰ بیت با جابه‌جایی بعضی از ابیات فراهم می‌کند که نشان می‌دهد می‌خواهد یک شکل و فرم پذیرفته‌تری از آن ارائه دهد. درست است کار محمدبن علی رفاء جالب است و می‌آید جابه‌جایی را در بعضی از بندها صورت می‌دهد اما کاملاً روشن است که کار خود شاعر نیست. نسخه وین هم که اخیراً به همت استاد ایرج افشار پیدا شد از همان خانواده بغدادی وهبی است و احتمالاً بین این دو نسخه یک نسخه مادر مشترکی وجود داشته است.

صورت اصلی آن به نظرم بین ۹۰۰۰ - ۸۵۰۰ بیت بیشتر نیست و آن نسخه‌های بزرگ‌تر ۱۱۰۰۰ یا ۱۲۰۰۰ بیتی، حاوی ملحقاتی است که توسط عارفان، صوفیان و کاتبان متعددی در طی زمان به آن اضافه شده است. به هر حال عجالتاً نخستین کاری است که پس از سال‌ها روی حدیقه صورت گرفته است و امیدوارم همه سنایی‌شناسان برای تصحیحات بعدی کمک کنند که هیچ‌گاه راه مطالعات بسته نیست و با پیشرفت سنایی‌شناسی، مسلماً ما صورت‌های تازه‌تری از بسیاری از ابیات حدیقه ارائه خواهیم داد.

■ مهدی زرقانی: در این بخش می‌خواهم درباره علل تناقض



موجود در شعر سنایی سخن بگویم. برای پاسخ به این پرسش باید برویم به عصر سنایی. اصلی‌ترین ویژگی عصر سنایی این است که فرهنگ در حال تحول است. دوره گذار فرهنگی است. قبل از سنایی، جهت کلی فرهنگ طوری بوده و پس از او طور دیگری می‌شود. به طور خیلی خلاصه، ماجرا از این قرار است که در قرن چهارم تا اواخر پنجم فرهنگ اسطوره‌گرا و خردگرا است. دلیل این حرف هم ظهور فرقه‌ها و اشخاص خردگرا در آن دوره است. شما در هیچ دوره‌ای پس از سنایی دیگر ابوریحان‌ها، ابن مسکویه‌ها، ابوعلی‌ها و اصولاً نگرش معتزلی را نمی‌بینید. اینها متعلق به قبل از سنایی است.

دیگر اینکه فرهنگ رو به دنیا دارد. یعنی در نظر متفکران، خود دنیا موضوعیت دارد. زندگی دنیوی اهمیت دارد. خودش هدفی است نه اینکه فقط پلی باشد برای یک زندگی دیگر. حکمت مادر آن دوره زمینی است و فلسفه نیز در همین حول و حوش قرار می‌گیرد. اما بعد از سنایی یعنی از اواسط قرن ششم به بعد، فرهنگ کاملاً دیگرگون می‌شود.

این نسخه به همت استاد دکتر شفیعی کدکنی تهیه شد و در اختیار من قرار گرفت، یکی از نسخه‌هایی است که در فهم بسیاری از ابیات به من کمک کرد و صورت‌های بهتری از بعضی ابیات را نشان داد. البته من هیچ ادعایی درباره اینکه این آخرین صورت حدیقه سنایی است، ندارم. من از همان ابتدا که شروع به کار کردم می‌دانستم این اولین گام در راه سنایی‌شناسی و حدیقه‌شناسی است و مسلماً بعد از این می‌بایستی تصحیحات دیگری روی کتاب حدیقه و مخصوصاً نسخه‌های بزرگ حدیقه صورت بگیرد. بعضی از محققین گمان می‌کنند که همین حدیقه، یعنی حدیقه ۵۰۰۰ بیتی، حدیقه کامل سنایی است و دیگر ابیاتی که در این متن وجود ندارد، از سنایی نیست. من چنین گمانی نمی‌کنم. من معتقدم آن نسخه‌های بزرگ‌تر هم تحریر دیگری از حدیقه است که البته

خردگرایی و استدلال مداری جای خودش را می‌دهد به حریف‌های توانایی مثل عشق و اشراق؛ حکمت زمینی، آسمانی می‌شود. نگاه‌ها از زمین به طرف آسمان می‌چرخد؛ دنیا خودش موضوعیت ندارد؛ وسیله است؛ پل است؛ نگرش غالب نه معتزلی که بر عکس، اشعری است. همه چیز از این رو به آن رو شده است. سنایی در آستانه این تحول ایستاده است. اوج این گذار فرهنگی در عصر سنایی است. سنایی، نماینده و آینه تمام‌نمای این تحول است. نیمی از وجود او به طرف قرن چهارم و پنجم و آن فرهنگ می‌کشد و نیم دیگرش به طرف قرن ششم و پس از آن. بدین ترتیب، او در شخصیت خود دو قطب مخالف فرهنگ قبل و پس از خود را با هم جمع کرده است. هم خردگرایی، رو به دنیا بودن، زمینی بودن حکمت را و هم اشراق و عشق و آسمانی بودن حکمت را. سنایی، ترکیب شگفت‌آور دو قطب مخالفی است که ذکر کردیم. به نظر من علت اصلی تناقض فکری سنایی، زیستن در این آستانه تحول و دوره گذار فرهنگی است. او تمام عصر خود را زیسته و آن را به کمال تجربه کرده است. در دوره سنایی من هیچ کس دیگر را نمی‌شناسم که به این عمق و گستردگی، هویت فرهنگی عصر را تجربه کرده و به ما هم منتقل کرده باشد. یعنی او هم قابلیت‌های فردی داشته که خود را در بستر این تناقض رها کرده و هم اوضاع اجتماعی شرایط را برای او فراهم کرده است.

موضوع دیگری که فکر می‌کنم اینجا مطرح کنم و به یک معنا، ادامه بحث فوق هم هست، نسبتی است که سنایی با سنت قبل و پس از خود برقرار کرده است. در سنت قبل از سنایی چند خورشید وجود دارد که سنایی از آنها نور گرفته و هویت فکری خود را مدیون آنهاست. اولین و مهم‌ترین این خورشیدها کسی نیست جز محمد غزالی. اگر شما سری به **احیاء علوم الدین** غزالی بزنید و بعد بلافاصله به سراغ حدیقه بروید، بی‌تردید، به این نتیجه می‌رسید که سنایی درست پشت سر غزالی حرکت کرده است. می‌توان گفت سنایی در حدیقه، یک غزالی کوچک است. اصولاً بعد از غزالی، هر کس در حوزه فرهنگ ایرانی - اسلامی ظهور کرده، کم یا زیاد، بر سر سفره غزالی نشسته است. غزالی تا قرن‌ها بر ذهنیت ایرانیان حکومت کرده است. حتی در دوره صفویه کتابی داریم با عنوان **المحجة البيضاء فی احیاء کتاب الاحیاء**. از طریق این کتاب بسیاری از اندیشه‌های سنایی وارد حوزه شیعی هم شد. ملاصدرا هم در مورد هدف مفسران قرآن و اینکه نباید تفسیرهای لغوی و بلاغی و زیبایی‌شناسانه، ما را از نور قرآن دور کند، بر مدار غزالی حرکت کرده است. به هر صورت خوب یا بد، غزالی تا قرن‌ها بر اندیشه ایرانیان حکومت می‌کرده و سنایی نزدیک‌ترین شاعر به اوست.

خورشید دوم که بر سنایی نورافشانی کرده و در تکوین هویت فکری او موثر بوده است، سنت شفاهی غیر مکتوب عرفانی است. به نظر من، اولین جرقه‌های تحول و تکامل را در ذهن سنایی بیش از هر کسی و هر چیزی همین سنت شفاهی عرفانی ایجاد کرده است. «پیران خراسان» اگر هم مطلبی ننوشته باشند، با داستان‌هایی که از آنها بر سر زبان‌ها بوده و اقوالی که از آنها اینجا و آنجا نقل می‌شده است، می‌توانسته‌اند چنان تحولی در جان‌های مستعد ایجاد کنند که هیچ کتاب دیگری نمی‌توانسته است.

سوم، اندیشه‌های بوعلی و گروه اخوان الصفا بوده است. اندیشه‌های

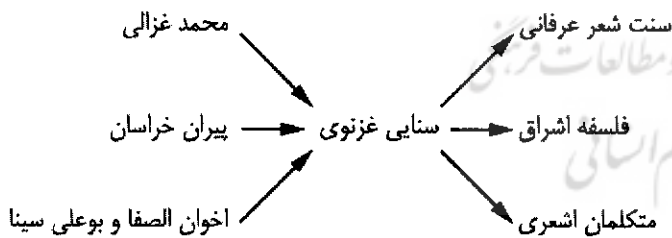
اینان در عصر سنایی با همه اجزای فرهنگ آمیخته شده است و سنایی - خواه، ناخواه - از این منبع هم تغذیه می‌کرده است.

اما سنایی با پس از خودش هم نسبت‌هایی داشته است. تاثیر او مستقیماً بر روی چند نقطه متمرکز است. نخست، جریان شعر عرفانی که به نظامی، عطار و مولانا و حافظ رسید. در این باره خیلی سخن گفته‌اند. دوم تأثیری است که سنایی بر شیخ اشراق گذاشته است. من فکر می‌کنم، فلسفه اشراق، از رسائل سه گانه بوعلی سینا - **سلامان و ابسال**، **حی بن یقظان و رساله الطیر** - و برخی دیگر از نوشته‌های بوعلی شروع شده و از طریق سنایی و تا حدودی عین القضاة به سهروردی رسیده است. اگر سنایی را از این میان برداریم، یک حلقه مفقوده خواهیم داشت. او بسیار زمینه را آماده کرده است. در مثنوی **سیر العباد الی المعاد** سنایی، ما پیری نورانی را می‌بینیم که می‌آید و دست سالک را می‌گیرد و او را به معراج روحانی می‌برد. ویژگی‌های این پیر بسیار شبیه **عقل سرخ** در آثار سهروردی است. این پیر نورانی را شما در حدیقه هم می‌بینید:

اندر آمد چو ماه در شبگیر

انعم الله صباح گویان، پیر...

ویژگی‌های این پیر هم خیلی به همان **عقل سرخ** سهروردی شبیه است. خودش می‌گوید من عقل مستفاد هستم. در غزلیات سنایی هم دوباره همین پیر را می‌بینیم. به هر حال، من فکر می‌کنم سنایی حلقه واسط بوعلی به شیخ اشراق است. سنایی همچنین بر روی متکلمان پس از خود تاثیر گذاشته است. حدیقه شدیداً آمیخته با آموزه‌های کلامی است که البته با چاشنی عرفان تلطیف شده است. ما در بسیاری از مباحث حدیقه بیشتر از آنکه یک عارف خالص ببینیم یک متکلم عارف می‌بینیم. من اینها را در **زلف عالم سوز** نشان داده‌ام. نمودار زیر نسبت سنایی را با سنت قبل و بعد از خود نشان می‌دهد:



من معتقد نیستم که مثنوی از حدیقه تاثیر زیادی پذیرفته است. این دو اثر خیلی فاصله دارند. اصلاً مبنای حدیقه با مبنای مثنوی فرق دارد. شما برای مشاهده این تفاوت کافی است به هسته حدیقه و هسته مثنوی پی ببرید. در حقیقت، سنایی هنوز به عرفان خالص نرسیده است. مولوی و عطار عارف خالص هستند اما سنایی در حدیقه، عارف خالص نیست. برای همین است که به سنایی می‌گوییم حکیم اما به مولانا نمی‌گوییم. به نظر من، سنایی در حدیقه بیشتر یک غزالی کوچک است ولی مولوی در مثنوی چنین نیست. مولانا اگر با شمس دیدار نمی‌کرد او هم یک غزالی دیگر می‌بود. اما او در مثنوی و پس از دیدار با شمس بر راهی رفته که هم از غزالی فاصله زیادی دارد و هم از حدیقه. مولوی دقیق‌ترین و عمیق‌ترین آسیب‌شناسی را بر غزالی کرده که فصل تمایز

او با غزالی و تا حدودی حدیقه در همین آسیب‌شناسی است. در مناقب العارفین از او نقل کرده‌اند که درباره غزالی می‌گوید: «او عالم عالمیان بود اما کاش یک ذره وی را عشق بودی.» این سخن کوتاه، سرچشمه بسیاری از تحولات می‌شود و تا حدی دامان حدیقه را هم می‌گیرد.

بنابراین باید در خصوص نسبت حدیقه و مثنوی دقیق‌تر سخن گفت. به نظر من تاثیر سنایی بر عطار و مولانا بیشتر به غزلیات و قلندریات و «فصل عشق» حدیقه مربوط می‌شود نه همه حدیقه و یا فقط حدیقه. تاثیر سنایی بر حافظ هم این است که آن شیوه انتقادی آمیخته با ملامت‌گرایی و مبارزه منفی با زهد ریائی که در حافظ هست، در غزلیات و قلندریات سنایی به شکل بسیار هنرمندانه و گسترده مطرح شده است. همچنین سنایی از جهت در آمیختن «مدح با پند» پیشرو سعدی است. من اینها را در کتاب **زلف عالم سوز** شرح داده‌ام. پایان سخن اینکه سنایی همچون رودی است که در دامان کوهی جاری شده است. درختان و درختچه‌ها و بوته‌های بسیاری در مسیر این رود قرار گرفته و از آن سیراب شده‌اند. این رود البته سرچشمه‌هایی هم دارد. ما سعی کردیم در این بحث هم مسیر رود را نشان دهیم و هم سرچشمه‌های آن را تا حد امکان.

■ **جلالی پندری:** چون هسته مرکزی این بحث چاپ حدیقه سنایی است، مسائلی را درباره این اثر یعنی حدیقه سنایی چاپ و تصحیح خانم دکتر مریم حسینی می‌خواستم عنوان کنم. نخست اینکه ما تا چه اندازه‌ای می‌توانیم در کارهای پژوهشی خودمان تابع نظر ناشر باشیم. ناشر پیشنهاد کرده که پانویس‌ها به روش مستشرقان با ذکر شماره بیت در پای صفحه بیاید. روش مستشرقان برای ما فارسی‌زبانان خیلی مشکل است و قبل و بعد اختلاف را نمی‌توانیم در آن واحد بیابیم. چه محسناتی دارد که این روش انتخاب شده است؟

■ **حسینی:** البته این توصیه دکتر پورجوادی است. ایشان خودشان از مصححان متون خطی و همچنین محقق و صاحب نظر در تصحیح متون هستند. من پیشنهاد ایشان را پذیرفتم و چون قبول کردم خودم هم پاسخگو هستم. این شیوه‌ای است که هلموت ریتر در تصحیح برخی آثارش از جمله **سوانح العشاق** غزالی به کار می‌گیرد. به نظر من این شیوه بسیار دقیق‌تر از شیوه‌های دیگر است. چون به خواننده متن اجازه می‌دهد که در هنگام خواندن متن، تمام صورت‌های دیگر متن را یکجا پیش رو داشته باشد. به این صورت که مثلاً در همان بیت اول:

ای درون پرور برون آرای

ای خرد بخش بی خرد بخشای

اگر در نسخه دیگری خردبخش و بی‌خردبخشای هست، ما صورت متن را که انتخاب از صورت بغدادی و هبیبی است در پانویس درج می‌کنیم. به این صورت که می‌نویسیم خردبخش B که همان بغدادی و هبیبی است آمده اما با علامت «+» متذکر می‌شویم که در نسخه‌های کابل و وین که علامت K و V دارند همراه با " و " آمده است. یعنی در حقیقت این اطمینان را به خواننده متن می‌دهیم که او می‌تواند با نگاه کردن به پاورقی، دو یا سه مورد، نظر دیگر کاتبان را

هم یکجا ببیند و حتی این اجازه را می‌دهد که بتواند خودش صاحب نظر باشد و به راحتی جایگزین کند. چون من هم در برخی از موارد در نسخه اساس دخل و تصرف کردم و شیوه تصحیح در این کتاب شیوه توأم است و شیوه تصحیح «نسخه اساس» که مستشرقان داشتند، نیست.

به این معنی که نسخه «بغداد لی وهبی» را اساس قرار دادم. اما در بعضی موارد که صورت نسخه بدل‌های دیگر بر متن ترجیح داشته، آنها را در متن آوردم اما این انتقال همراه با توضیح کافی به خواننده است که این دخل و تصرف، کار مصحح است و شما می‌توانید آن پایین ببینید که این صورتی که آمده از نسخه کابل یا وین یا نسخه بغدادی وهبی است.

■ **جلالی پندری:** در روش‌های معمول ما بالای کلمه‌ای که در آن اختلاف وجود دارد شماره می‌زنیم و در پای صفحه این اختلافات ذکر می‌شود. در این روش‌هایی که مستشرقین دارند، شماره بیت‌ها را ذکر می‌کنند یعنی ما در این شماره بیت، نمی‌دانیم که اختلاف از کجا تا کجاست. به هر حال بنده به عنوان کمترین دانشجویی که مقداری از این کار تصحیح را انجام داده‌ام، می‌دانم که خواننده دچار اشکال می‌شود. این را چگونه توضیح می‌دهید؟

■ **حسینی:** من فکر می‌کنم این کار نیازمند تمرین است و با کمی توجه بیشتر می‌توان از این نوع ارجاعات تصحیحی بهره برد.

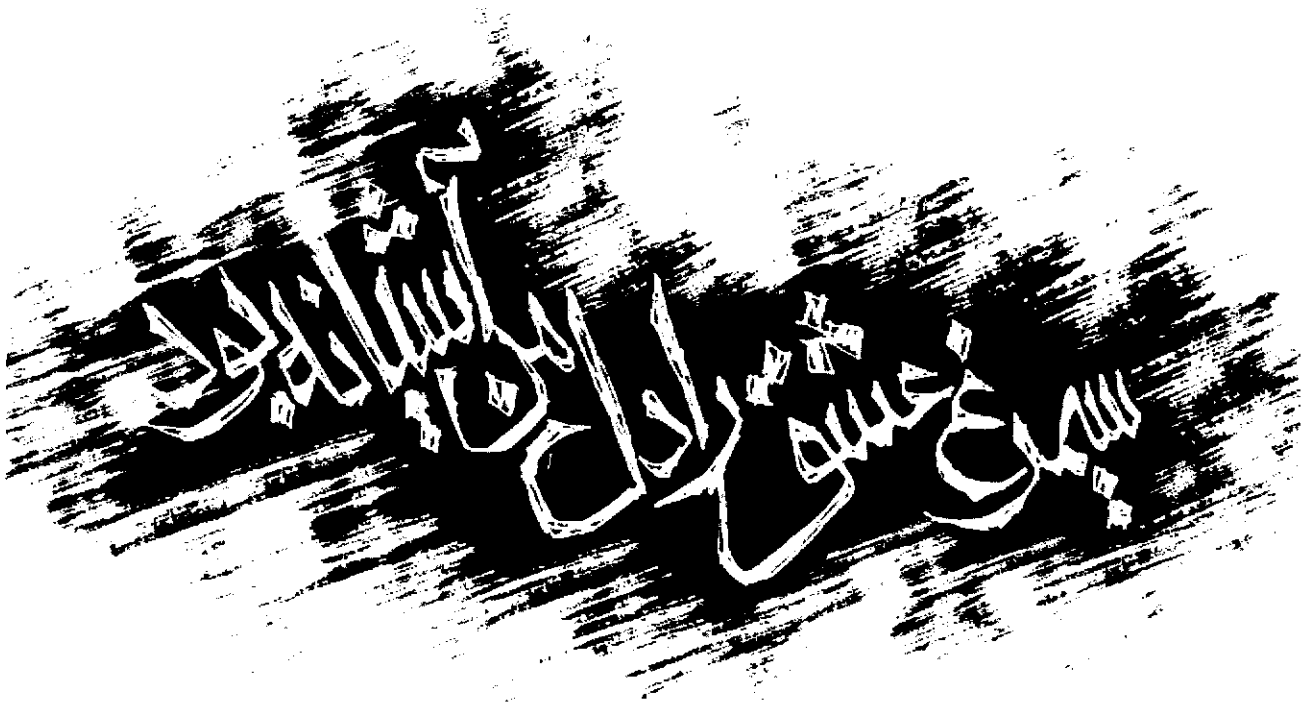
■ **جلالی پندری:** نکته دیگر اینکه ما یک تحریر ۵۰۰۰ بیته‌ای و یک تحریر ۱۰/۰۰۰ بیته‌ای از حدیقه داریم. آن ابیاتی که در پای صفحه می‌آید، بدل‌هایش به چه شکلی ذکر می‌شود. یعنی ابیات اضافی را چه می‌کنید؟

■ **حسینی:** من از نسخه ۱۰/۰۰۰ بیته‌ای در این تصحیح استفاده نکردم و هدفم ارائه تحریر ۵۰۰۰ بیته‌ای بوده است و تمام نسخه‌ها در این تصحیح ۵۰۰۰ بیته‌ای بوده‌اند و نسخه‌های ۱۰/۰۰۰ را به تصحیح دیگری موکول کردم. درباره ابیات اضافی مثلاً نسخه کابل ۵۴۰۰ بیت است و حدود ۲۰۰ بیت نسبت به بغداد لی وهبی اضافه دارد.

در متن هر جا به بیته‌ای رسیدیم که نسخه کابل اضافه دارد با علائمی نشان داده‌ام که این از نسخه کابل اضافه است یا خلیل اینالبحق یا نسخه وین و البته این ابیات در پاورقی ذکر شده است و گاهی اگر متوجه افتادگی بغداد لی وهبی می‌شدم آن تعداد ابیات را البته داخل کروشه وارد متن کردم.

□ آیا این اثر به شرح ابیات مشکل هم پرداخته است.

■ **حسینی:** خیر، اما من شرح مفصلی فراهم کرده‌ام که در این کتاب فرصت پرداختن به آنها نبود و اگر خدا بخواهد در جلد دیگری اضافه بر این منتشر خواهد شد. اما شرح حدیقه، فعلاً آنچه در دست داریم کاری است که عبداللطیف عباسی انجام داده که یکی یا دو نسخه بیشتر از آن در ایران نیست و تعلیقاتی که مرحوم مدرس رضوی فراهم کرده‌اند که این تعلیقات نیز بر اساس نسخه عبداللطیف عباسی است و شرح علایی و برخی نکاتی که خودشان اضافه کردند.



هم پراتنری باز کنم، اگر بگویم کامل نشده بود، ما قبل از سنایی خواهه عبدالله و ابوسعید ابی الخیر را داریم. این حرف نمی تواند چندان درست باشد. اما استنباط من این است که عرفان شناسان اعتقاد دارند که بعضی از عرفا محو اسماء جلالیه خداوند هستند و برخی از عرفا محو اسماء جمالیه خداوند. بنابراین، کسی مثل غزالی تا حدودی می توان گفت، زهدش، زهد عرفانی است. اما وقتی به مولوی می رسمیم و بعد در صورت کامل تر آن حافظ، می بینیم که آنها محو اسماء جمالیه هستند. بنابراین من فکر می کنم این نظر باید جرح و تعدیل شود.

■ **حسینی:** به نظرم می آید که گفتم عرفان وقتی به مولوی رسید، خالص شده کامل. درباره جمال و جلال اینها اصطلاحاتی است که ما وضع می کنیم برای تفسیر جریان عرفانی. این اصطلاحات به این شکل با این سیستم ملون بعد از سنایی بیشتر رایج شد. من چندان موافق نیستم که با این اصطلاحات به سراغ آنها برویم. می توانیم از شیوه و شگرد بیانی خودشان استفاده کنیم. اما سنایی در حقیقت آدمی است که نمی خواهد خودش را خواه یا ناخواه تحت شرایط محیط در چارچوب یک جریان فکری مثلاً تنها عرفان قرار دهد. چون تحت تأثیر شخصیت های متفاوت بوده است. وقتی سنایی را با مولوی مقایسه می کنید، مولوی عارف عرفان خالص است اما سنایی نیست. من این نکته را تنها درباره مقایسه سنایی و مولوی گفتم، نه درباره سیری که شما در ذهنتان است که این سیر را چه کنیم.

■ **زرقانی:** حرکت گذاری ای که در متن کردید، خودتان صورت دادید یا در نسخه خطی وجود داشت؟

■ **حسینی:** نه در نسخه خطی نبود. من سعی کردم خیلی از این اعراب ها استفاده نکنم اما با توجه به اینکه بعضی از بیت ها خیلی دشوار بود برای ابیات خاص از این حرکت گذاری استفاده کردم.

□ آیا سنایی شیطان را به عنوان فرشته مقدس الهی در نظر می گرفت؟

■ **حسینی:** غزلی در دیوان سنایی است که البته در صحت انتساب آن به سنایی تردید هست. با مطلع:
با او دلم به مهر و مودت یگانه بود

سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود
این غزل گفتاری از زبان شیطان است و در حقیقت یک نوع شکواییه و دفاعیه ای از جانب او است. دکتر شفیع کدکنی به طور مفصل به موضوع ابلیس و دفاع از وی در ضمیمه کتاب تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا در ادب عرفانی فارسی و عربی اشاره کرده اند و در آنجا این نظریه دفاع از ابلیس یک تم عرفانی دارد و با حلاج آغاز می شود و البته جسته و گریخته بر زبان عارفان پیش از وی چون جنید و ابوالحسن نوری و دیگران نیز رفته است. در طواسین حلاج و بسیاری از ابیات عربی وی در تمهیدات و نامه های عین القضاة، سوانح العشاق احمد غزالی البته این غزل سنایی دیده می شود و بعد از ایشان باز هم ادامه یافته است و هنوز هم عده ای با عقاید برائت ساحت شیطان حضور دارند با نام فرقه یزیدیه که البته صحیح آن ایزدیه است و در کردستان عراق و کردستان ایران هستند و این نظریه را دنبال می کنند. در حقیقت یک سلسله عرفایی هستند که بر این نظر تأکید کرده اند. زیباترین بیانش را عین القضاة در کتاب تمهیدات و نامه ها دارد و جمله معروف او که فرمود: ما صحت الفتوة الا لآحمد و ابلیس: فتوت جز بر محمد و ابلیس راست نیامده است.

□ اشاره شد که در زمان حقیقه عرفان هنوز به کمال خودش نرسیده بود و کامل تر می شد. من، هم می خواهم حرف شما را تصدیق کنم و